

نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ‌نویسی

علی خزاعی فر

اخیراً توفیقی دست داد تا فرهنگی فارسی به انگلیسی را ویرایش کنم. در خلال ویرایش دریافتم که داشتن تعریفی جامع از فعل مرکب نه فقط دل‌مشغولی زبان‌شناسان و دستورنویسان بلکه ضرورتی برای فرهنگ‌نویسان نیز هست. فرهنگ‌نویس به معیاری نیاز دارد تا براساس آن بتواند مثلاً فعل را از غیرفعل بازشناسد و، در مقوله فعل، از ورود غیرفعل به فرهنگ جلوگیری کند. فقط در صورت داشتن معیار است که فرهنگ‌نویس می‌تواند یکدستی را که اساس کار فرهنگ‌نویسی است رعایت کند.

فرهنگ‌نویسی اساساً امری است عملی، حال آنکه زبان‌شناسی امری است نظری. فرهنگ‌نویس، در مورد برخی معضلات نظری زبان، گاه بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. از یک سو، برای یافتن پاسخ این معضلات، باید سراغ زبان‌شناس برود و از او کمک فکری بگیرد؛ از سوی دیگر، زبان‌شناس ممکن است نظریه‌ای به دست دهد که جوابگوی مشکل او نباشد یا اصلاً نظریه‌ای به دست ندهد. فرهنگ‌نویس نمی‌تواند منتظر شود تا زبان‌شناس به نظریه‌ای منسجم دست یابد. تا زمانی که چنین نظریه‌ای پیدا نشده است، فرهنگ‌نویس با توجه به اصول متداول در سنت فرهنگ‌نویسی و نیز با اتکا به عقل سلیم و رعایت احتیاط، برای مشکلاتی که با آنها روبه‌روست، در چارچوب هدف فرهنگ‌مورد نظر خود، راه‌حلهایی می‌یابد و آنها را یکدست به کار می‌گیرد.

فعل مرکب از جمله مسائل دستور زبان فارسی است که به سادگی تن به توصیف

نمی‌دهد. در سال‌های اخیر، زبان‌شناسان و دست‌نویسان تلاش‌های فکری بسیار کرده‌اند تا به تعریفی جامع و مانع از فعل مرکب برسند. با این حال، به نظر می‌رسد نه دست‌نویسان سنتی و نه زبان‌شناسانی که از منظر نظریه‌های جدید زبان‌شناسی و مطالعات رده‌شناسی زبان به زبان فارسی می‌نگرند هیچ‌کدام نتوانسته‌اند تعریف جامع و مانعی از فعل مرکب به دست دهند. دکتر دبیرمقدم، در مقالهٔ ارزندهٔ خود با عنوان «فعل مرکب در زبان فارسی» (۱۳۷۶)، مهم‌ترین نظریه‌های مربوط به فعل مرکب را به اختصار و به شیوه‌ای عالمانه نقل و نقد کرده‌اند. از آن گذشته، خود ایشان نیز نظریه‌ای دربارهٔ فعل مرکب داده‌اند که درخور توجه است. در این مقاله، قصد بنده این نیست که نظریهٔ جدیدی دربارهٔ فعل مرکب عرضه دارم بلکه خواندن مقالهٔ دبیرمقدم و نیز درگیر شدن با مشکل فعل مرکب در کار عملی فرهنگ‌نویسی انگیزهٔ نوشتن این مقاله شده است. از جمله نظریه‌هایی که دبیرمقدم نقل و نقد می‌کند یکی نظریهٔ خانلری (۱۳۵۵) دربارهٔ فعل مرکب است. خانلری فعل مرکب را چنین تعریف می‌کند:

اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمهٔ مستقل ترکیب یافته‌اند. کلمهٔ اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود. کلمهٔ دوم فعلی است که صرف می‌شود.... اطلاق فعل مرکب به این‌گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آنها معنی واحدی دریافته می‌شود [تأکید از نگارنده است]. هرگاه دو کلمه از این انواع که ذکر شد دو معنی را به ذهن القا کنند یعنی هریک از اجزا معنی مستقل و اصلی خود را حفظ کرده باشد، اطلاق اصطلاح فعل مرکب به آنها درست نیست بلکه از دو جزء جداگانه باید سخن گفت.

در توضیح بیشتر فعل مرکب، خانلری این بیت از حافظ را مثال می‌آورد:

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت
 بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد
 بنا بر استدلال خانلری، خراب ساختن فعل مرکب است چون دارای معنی واحدی است، یعنی از خواندن آن دو مفهوم خراب و ساختن که با یکدیگر متضادند به ذهن نمی‌آید بلکه خواننده یک معنی «ویران کردن» را درمی‌یابد. اما در عبارت دیوار ساختن دو مفهوم دیوار و ساختن، به معنی «بنا کردن»، به ذهن می‌آید؛ بنابراین دیوار ساختن فعل مرکب نیست. دبیرمقدم (۱۳۷۶، ص ۱۶) در این مورد می‌گوید:

اما بر خلاف استنباط خانلری، صورت دیوار ساختن یک عمل و معنی واحد را بیان می‌دارد و

دیوار جزء مستقل و جداگانه جمله نیست.

قبل از اظهار نظر در این مورد، لازم است به اختصار به نظریه دبیرمقدم درباره فعل مرکب اشاره کنم. از نظر دبیرمقدم فعل مرکب، از جهت نحوه پیوند سازه‌های تشکیل‌دهنده آن یعنی از جهت ساختوازی، بر دو نوع است: ترکیبی و انضمامی. فعل مرکب ترکیبی از ترکیب سازه‌های زیر به دست می‌آید:

۱. صفت و فعل کمکی، مثل دلخور بودن، دلخور شدن، دلخور کردن. به نظر دبیرمقدم، افعال مرکب که با افعال بودن، شدن و کردن ساخته می‌شوند، مجموعه‌ای باز تشکیل می‌دهند؛
۲. اسم و فعل، مثل تهدید کردن، پیانو زدن، دست دادن، بو گرفتن، سیگار کشیدن، گرامی داشتن، تا خوردن؛

۳. حرف اضافه و فعل، مثل به دنیا آمدن، در میان نهادن؛

۴. قید و فعل، مثل بر انداختن، فرود آمدن؛

۵. اسم مفعول و فعل کمکی مجهول‌ساز، مثل کشته شدن، گفته شدن، ارسال کرده شدن، اطلاع

داده شدن.

فعل مرکب انضمامی از انضمام مفعول صریح به فعل (غذا خوردن، ماهی گرفتن) و نیز از انضمام گروه حرف اضافه‌ای به فعل (زمین نشستن) به دست می‌آید. در مورد اول، مفعول صریح نشانه‌های دستوری وابسته به خود (حرف نشانه‌را، حرف تعریف نکره - ی، نشانه جمع، ضمیر ملکی متصل، ضمیر اشاره) را از دست می‌دهد و به فعل منضم می‌شود. در مثال فوق، صورت غذا خوردن از صورت غذا را خوردن به دست آمده است. در مورد دوم نیز حرف اضافه مکان از عبارت روی زمین نشستن حذف شده و فعل مرکب انضمامی زمین نشستن به دست آمده است.

تعریف دبیرمقدم از فعل مرکب متأثر از نظریه ایشان مبنی بر وجود انضمام در زبان فارسی است. دبیرمقدم، با قبول پدیده انضمام، به ناچار به نامحدود بودن فعل مرکب در زبان فارسی قایل می‌شود. از طرف دیگر، افعال بودن، شدن و کردن را هم جزء فعل مرکب می‌داند و ترکیبات فعلی را که با این اجزا ساخته می‌شوند به ناچار مجموعه‌ای باز می‌شمارد. بدین ترتیب، دبیرمقدم، با تعریفی که از فعل مرکب می‌کند، نه تنها مدعی می‌شود که در فارسی، بالقوه، بی‌نهایت فعل (مرکب) وجود دارد بلکه تعریف جدیدی

از فعل لازم به دست می‌دهد و ساخت موضوعی^۱ جمله فارسی را دگرگون می‌کند، به طوری که، به ادعای ایشان، جمله حسن ماهی خرید، به رغم شَم اهل زبان، دارای دو مؤلفه حسن و ماهی خریدن است و نه سه مؤلفه حسن، ماهی و خریدن.

دبیرمقدم صورت مجهول افعال را نیز فعل مرکب به حساب می‌آورد. در ادامه مقاله، با تفصیل بیشتری، در این باب بحث خواهیم کرد. نکته دیگری که در نظریه دبیرمقدم قابل توجه است ملاک تمیز فعل مرکب ترکیبی از فعل مرکب انضمامی است. دبیرمقدم فعل سیگار کشیدن را فعل مرکب ترکیبی می‌داند (به تعبیر دبیرمقدم، جزء فعلی این فعل یعنی کشیدن از معنی اولیه خود خارج شده و دستخوش بسط استعاری گردیده است)، حال آنکه، با تعریفی که ایشان از انضمام به دست می‌هند، می‌توان آن را فعل مرکب انضمامی نامید. به دو جمله زیر توجه کنید:

الف - حسن سیگار را کشید.

ب - حسن سیگار کشید.

در جمله (الف)، سیگار مفعول مستقل است؛ اما، در جمله (ب)، به فعل منضم شده است. اگر غذا خوردن از نظر معنایی یک کل و واحد معنایی است (مثال ۳۳، ص ۲۴)، سیگار کشیدن نیز از نظر معنایی یک کل و واحد معنایی است. باید متذکر شویم که دبیرمقدم فعل مرکب را بر اساس نحوه ساخت آنها تعریف می‌کند، اما به ملاک‌های نحوی و معنایی نیز توسل می‌جوید. از نظر دبیرمقدم، افعالی که به شیوه ترکیب یا انضمام ساخته می‌شوند کل‌های معنایی‌اند. کل‌های معنایی کدام‌اند و این ملاک تا چه حد عینی است؟

برگردیم به اختلاف نظر میان خانلری و دبیرمقدم. گفتیم که از نظر خانلری، دیوار ساختن فعل مرکب نیست، چون از ترکیب دو کلمه دیوار و ساختن معنی واحدی به دست نمی‌آید. اما به نظر دبیرمقدم، دیوار ساختن فعل مرکب است، چون عمل و معنی واحدی را بیان می‌کند. اگر ملاک کل معنایی یا معنی واحد ملاکی عینی باشد، در این صورت در کاربرد آن نباید اختلاف نظر وجود داشته باشد. این اختلاف نظر را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ از یک سو، دیوار ساختن، مثل ساختن هر چیز دیگر، به عمل واحدی اشاره

می‌کند: دیوار ساختن غیر از سد ساختن است و هر کدام عملی متفاوت به حساب می‌آید. از طرف دیگر، اگر دیوار ساختن، طبق نظریهٔ دبیرمقدم، فعل مرکب است، در این صورت هر چیز دیگر ساختن هم فعل مرکب است. لذا می‌توان، در مقام نظر، به بی‌نهایت فعل مرکب قایل بود. این مطلب در مورد بسیاری از ترکیبات، به خصوص آنها که با فعل خریدن یا دادن ساخته می‌شوند، نیز صادق است.

به نظر این جانب، نظر خانلری در مورد مثال فوق کاملاً صائب است. درست است که دیوار ساختن، همچون خراب ساختن، از ترکیب سازه‌ها به دست آمده، اما نمی‌توان هر دو را از یک سنخ دانست. نظریهٔ دبیرمقدم لاقبل برای فرهنگ‌نویس مشکلی نظری ایجاد می‌کند. دبیرمقدم، در پایان مقالهٔ خود، پیشنهاد می‌کند که فرهنگ‌نویس این مجموعه‌های باز را، اگر چه فعل مرکب هستند، در فرهنگ وارد نکند. سؤال این است که، اگر این مجموعه‌های باز را فعل مرکب بدانیم، در این صورت آنها از مقولهٔ فعل هستند و احکام فعل بر آنها مترتب است؛ پس چرا نباید آنها را مثل سایر افعال در فرهنگ وارد کرد؟ آیا همین که می‌گوییم این افعال مجموعه‌ای باز تشکیل می‌دهند و نباید به فرهنگ وارد بشوند دلیلی بر این نیست که این افعال در واقع فعل مرکب یعنی فعل نیستند؟ نه دستورنویس فعل را چنان تعریف می‌کند که مجموعه‌ای بی‌انتهای را دربرگیرد نه فرهنگ‌نویس می‌تواند با چنین تصویری از فعل فرهنگ بنویسد و نه اهل زبان مجموعه‌ای بی‌نهایت از فعل را به صورت مفاهیم جداگانه می‌آموزند.

از جمله آفات نظریه‌پردازی در علوم انسانی، به ویژه در زبان‌شناسی، این است که مدعی می‌شویم نظریه عام و جهان‌شمول است یا تعریف جامع و مانع است. وقتی استثنا پیدا می‌شود، در پی آن برمی‌آییم که استثنائات را، ولو به قیمت زیر پا گذاشتن عقل سلیم، رفع و رجوع کنیم تا نظریه یا تعریف آسیب نبیند و از کلیت نیفتد. یکی دیگر از گرایش‌های نادرستی که امروزه در محافل زبان‌شناسی، به خصوص در کشورهای جهان سوم، وجود دارد این است که زبان‌شناس نظریه‌ها و مفاهیمی را که یا ادعا می‌شود جهانی است یا از مطالعهٔ سایر زبان‌ها به دست آمده بر زبان مادری خود اعمال می‌کند و زبان مادری خود را، در پرتو این نظریه‌ها و مفاهیم، به اصطلاح توصیف می‌کند. این کار در گذشته، هم در اروپا هم در ایران، سابقه داشته است؛ ولی، در اروپا، دستور لاتینی را

مبنای توصیف سایر زبان‌ها قرار می‌دادند و در ایران دستور زبان عربی را بر زبان فارسی تحمیل می‌کردند. بدین ترتیب، گاه نظریه‌ای ظاهری موجّه دارد و با الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات علمی بیان شده است؛ اما به نتایجی می‌انجامد که عقل سلیم نمی‌پذیرد. در واقع، لااقل در مورد برخی از نظریه‌ها و تعریف‌ها، عقل سلیم در نهایت بهترین معیار برای تعیین درستی یا نادرستی آن نظریه یا تعریف است. هم زبان‌شناس هم دستورنویس هم فرهنگ‌نگار، هر سه، در آنچه می‌کنند و می‌گویند بی‌نیاز از عقل سلیم نیستند. اگر تصور کنیم که دیوار ساختن فعل مرکب است، در این صورت، در مقام نظر، بی‌نیازیت فعل مرکب در فارسی وجود دارد و این با اصل اقتصاد در توصیف فرایند زبان‌آموزی اهل زبان سازگار نیست. در مورد فعل مرکب، شاید بهتر این باشد که نخست ببینیم چه صورت‌هایی از فعل را نمی‌توان فعل مرکب دانست و آنگاه تعریفی از فعل مرکب ارائه دهیم که این صورت‌ها را دربر نگیرد. تعریف دبیرمقدم از فعل مرکب تعریف عامی است که سه فعل ماضی گرفتن، ماضی خریدن و ماضی خوردن را دربر می‌گیرد و، چون این سه فعل، به تعبیر دبیرمقدم، فعل مرکب‌اند، احکام فعل مرکب بر هر سه آنها مترتب است، از جمله هر سه را باید در فرهنگ لغت وارد کرد. تعریف ما از فعل مرکب هر چه باشد، این تعریف نباید حداقل ماضی خریدن و ماضی خوردن را فعل مرکب به حساب بیاورد.

یکی دیگر از مسائلی که، در ویرایش فرهنگ، مکرراً به آن برخوردیم مسئله ثبت صورت مجهول فعل به صورت مدخل اصلی بود. در سنت فرهنگ‌نگاری، صورت مجهول فعل را به صورت مدخل اصلی ثبت نمی‌کنند بلکه فقط صورت معلوم فعل را می‌آورند. صورت مجهول، از طریق قاعده‌ای معین، از صورت معلوم به دست می‌آید. بنابراین همین استدلال، صورت منفی فعل، صورت جمع اسم، یا صورت تفضیلی یا عالی صفت را نیز به صورت مدخل اصلی در فرهنگ نمی‌آورند، چون این صورت‌ها نیز به ترتیب از صورت مثبت فعل، صورت مفرد اسم، و صورت مطلق صفت قابل اشتقاق می‌باشند.

دبیرمقدم صورت‌های مجهول افعال از جمله کشته شدن، گفته شدن، ساخته شدن، ارسال کرده شدن و اطلاع داده شدن (ص ۲۳) را فعل مرکب می‌داند. به نظر او،

در افعال مرکبی که به شیوه ترکیب حاصل شده‌اند، اگر جزء غیر فعلی، صفت یا اسم مفعول (در

جملات مجهول) باشد، آنگاه عنصر فعلی در فعل مرکب به عنوان فعل کمکی ایفای نقش می‌کند. (ص ۴۲)

از این عبارت چنین استنباط می‌شود که صورت مجهول فعل مرکب است و، چون فعل مرکب است، به ناچار باید آن را به صورت مدخل اصلی در فرهنگ آورد. بدیهی است این نظر با اصول کار فرهنگ‌نویسی مغایرت دارد؛ زیرا فرهنگ‌نویس، از آنجا که باید بیشترین مقدار اطلاعات را در کمترین فضای ممکن بگنجانند، نمی‌تواند همه صورت‌های متفاوت کلمات را در فرهنگ، آن‌هم به صورت مدخل اصلی، وارد کند.

نتیجه

در این مقاله، هدف ارائه تعریفی جدید از فعل مرکب نبود. سعی من بیشتر این بوده که بگویم فعل مرکب چه چیز نیست. این جانب، از منظر فرهنگ‌نویس، رهنمودهایی را که دکتر دبیرمقدم برای فرهنگ‌نویس داده است بررسی کردم و مبنای نظری آنها را نادرست یافتم. دکتر دبیرمقدم معتقد است که برخی افعال مرکب را نباید به فرهنگ وارد کرد. حال آنکه، اگر فعلی مرکب است یعنی از مقوله فعل است، پس احکام فعل بر آنها هم مترتب است و دلیلی ندارد که آنها را در فرهنگ وارد نکنیم، مگر آنکه تعریف خود از مقوله فعل را عوض کنیم. از آن گذشته، هیچ دلیلی نداریم که بپذیریم که برخی افعالی را که دبیرمقدم، از جهت ساختواژی، فعل مرکب می‌داند (خوشحال بودن، ماهی خریدن، ماهی خوردن) اهل زبان آنها را به صورت مفاهیمی واحد می‌آموزند و آنها را متشکل از دو مقوله نمی‌دانند. لااقل دستورنویسان و زبان‌شناسان، تا به حال، بودن در ترکیبات فعلی مثل خوشحال بودن را جزئی از فعل نمی‌دانسته‌اند و خوشحال بودن را فعلی مرکب، یعنی مفهومی واحد، تلقی نمی‌کرده‌اند. تعریف دبیرمقدم، هرچند به زبان پراصطلاح و فنی زبان‌شناسی بیان شده، به نتایجی می‌رسد که با شَم اهل زبان مغایرت دارد. تعریف خانلری با شَم ما سازگاری بیشتری دارد، هرچند که ملاک معنی واحد ملاکی عینی و معتبر نیست. بنا بر این تعریف، ماهی خریدن و ماهی خوردن فعل مرکب به حساب نمی‌آیند، چون هر کدام دو معنی به ذهن القا می‌کنند؛ یعنی، در ترکیبات مذکور، ماهی و خوردن یا ماهی و خریدن معنی مستقل و اصلی خود را حفظ کرده‌اند و لذا دو مقوله متفاوت به حساب می‌آیند نه مقوله‌ای واحد. نتیجه آنکه تعریف ما از فعل مرکب هرچه

باشد، نباید ترکیباتی متشکل از دو مقوله دستوری یعنی خوشحال بودن، ماهی خریدن و ماهی خوردن را در بر گیرد.

منابع

خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
دبیرمقدم، محمد، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال دوازدهم، شماره ۱ و ۲ (شماره پیاپی ۲۳ و ۲۴)، ۱۳۷۶، ص ۲-۴۴.



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی